

چگونگی پرتاب سنگ ریزه به جمرات

حکم خذف

رضا سلیم آبادی

مقدمه و طرح مسأله:

زائران خانه خدا در حج تمتع، در روزهای دهم، یازدهم و دوازدهم، در سرزمین منا، جمرات اولی، وسطی و عقبه را سنگ می‌زنند که در حقیقت با انجام این عمل نمادین، شیطان را رجم می‌کنند و این سنتی است از ابراهیم خلیل علیه السلام.

در مباحث فقهی رمی، بعد از اثبات وجوب رمی و انداختن با دست در صورت اختیار، سخن از چگونگی پرتاب سنگ است و بیشتر فقها فتوا به استحباب «خذف» داده‌اند و «خذف»، به گفته مشهور علما، عبارت از این است که سنگ را در میان انگشت ابهام (شست) و ناخن انگشت سیاه (انگشت اشاره) بگذارند و پرتاب کنند.

از همین رو، عنوان بحث را «چگونگی پرتاب سنگ ریزه» گذاشته و در آن، مطالب زیر را بحث و بررسی می‌نماییم:

اول: معنای خذف در لغت، کلمات فقها، و روایات.

دوم: اقوال در حکم خذف و نقل آنها.

سوم: مستندات هر یک از اقوال.

چهارم: نتیجه گیری.

مطلب اول: معنای حذف در لغت، کلمات فقها و روایات

این مطلب در سه بند جداگانه طرح می‌شود:

۱. معنای حذف در کلمات لغوی‌ها.

۲. معنای حذف در کلمات فقها.

۳. معنای حذف در روایات.

بند اول: معنای حذف در کلمات لغویین:

بدون مقدمه، کلماتی از لغویون را که در این زمینه آورده‌اند، نقل می‌کنیم:

فراهیدی: «الحذف؛ رمیک بحصاة أو نواة تأخذها بين سبابتيك و تحذف بها أي ترمي»^۱.

جوهری: «الحذف بالحصی: الرمي به بالأصابع»^۲.

ابن فارس: «يقال حَذَفْتُ بالحصاة، إذا رميتها من بين سبابتيك»^۳.

ابن اثیر: «وَهُوَ رَمِيْتُكُ حَصَاةً أَوْ نَوَاةً تَأْخُذُهَا بَيْنَ سَبَابَتَيْكَ فَرَمِيَهَا، أَوْ تَتَّخِذُ حَذْفَةً مِنْ خَشَبٍ فَرَمِيَهَا

بِهَا الْحَصَاةَ بَيْنَ إِهْمَاكِ وَالسَّبَابَةِ»^۴.

ابن منظور در این باره آورده است:

«الْحَذْفُ: رَمِيْتُكَ بِحَصَاةٍ أَوْ نَوَاةٍ تَأْخُذُهَا بَيْنَ سَبَابَتَيْكَ أَوْ تَجْعَلُ حَذْفَةً مِنْ خَشَبٍ تَرْمِي بِهَا بَيْنَ

الإبهامِ وَالسَّبَابَةِ. حَذَفَ بِالشَّيْءِ يَحْذِفُ حَذْفًا: رَمَى، وَحَصَّ بَعْضُهُمْ بِهِ الْحَصَى. الْأَزْهَرِيُّ

فِي تَرْجُمَةِ حَذَفَ قَالَ: وَأَمَّا الْحَذْفُ، بِالْحَاءِ، فَإِنَّ الرَّمِيَّ بِالْحَصَى الصَّغَارِ بِأَطْرَافِ الْأَصَابِعِ.

يقال: حَذَفَهُ بِالْحَصَى حَذْفًا»^۵.

فیومی گفته: «حَذَفْتُ: الْحَصَاةَ وَنَحْوَهَا (حَذْفًا) مِنْ بَابِ صَرَبَ رَمَيْتُهَا بِطَرَفِي الإبهامِ وَالسَّبَابَةِ وَقَوْلُهُمْ

يَأْخُذُ حَصَى (الْحَذْفِ) مَعْنَاهُ حَصَى الرَّمِيِّ وَالْمُرَادُ الْحَصَى الصَّغَارُ لِكِنَّةِ أُطْلِقَ مَجَازًا»^۶.

طریحی گفته: «حذف الحصى: المشهور في تفسيره أن تضع الحصاة على بطن إبهام يدك اليمنى و تدفعها

بظفر السبابة»^۷.

خلاصه اقوال لغویین:

۱. رمی با انگشتان.

۲. رمی با سبابتین.

۳. رمی از میان سبابتین

۴. پرتاب به وسیله ابزار با انگشتان شست و اشاره.

۵. با کناره (نوک) انگشتان شست و اشاره، پرتاب نمودن.

۶. قرار دادن سنگ ریزه در داخل انگشت شستِ دستِ راست و پرتاب با ناخن (ظاهر)^۸ انگشت اشاره.

۷. خذف به معنای «رمی» هم وارد شده است.

نقطهٔ مشترک این اقوال، به کارگیری انگشتان دست (حتی در صورت استفاده از ابزار)، برای پرتاب کردن سنگریزه و مانند آن است.

اما آنچه نیاز به دقت دارد، تقیید به دست راست، در کلمات برخی از ایشان است، که به نظر می‌رسد این تقیید وجهی ندارد و نیز آنچه از نظر خارجی قدری مشکل به نظر می‌رسد رمی از میان سبابتین است.

بند دوم: معنای «خذف» در کلمات فقها

بسیاری از فقهای عظام، هنگام تعرض مسأله، به شرح معنای خذف نیز پرداخته‌اند که ما برخی از آنها را به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم:

شیخ مفید^۹: «ثم ليرم خذفا بضع الحصاة على باطن إبهامه و يدفعها بظاهر سبأته»^۹.

سید مرتضی^{۱۰}: «مما انفردت به الإمامية القول بوجوب الخذف بحصى الجمار، و هو أن يضع الرامي الحصاة على إبهام يده اليمنى و يدفعها بظفر الإصبع الوسطى»^{۱۰}.

شیخ طوسی^{۱۱}: «يرميها خذفاً يضع كل حصاة على بطن إبهامه و يدفعها بظفر السبابة»^{۱۱}.

علامه^{۱۲} در تحریر آورده است: «يستحب أن يرميها خذفاً بأن يضع كل حصاة على بطن إبهامه و يدفعها بظفر السبابة»^{۱۲}.

در تذکره نیز مثل همین را فرموده^{۱۳} و در مختلف این را به مشهور نسبت داده و در نقل فرمایش شیخ^{۱۴} آورده است: «على ظهر إبهام يده اليمنى و...»^{۱۴} و سپس فرموده: «و كذا قال أبو الصلاح و المفيد و سلار»^{۱۵} لکن به نظر می‌رسد در استنساخ و مانند آن اشتباه شده و در عبارت مرحوم شیخ، در نهایت^{۱۶} و مبسوط قید «يده اليمنى» وجود ندارد، همچنان که در عبارت شیخ مفید نیز نبود و به جای کلمه «ظهر» نیز در همهٔ اینها «بطن» وارد شده است.

در دروس آمده: «و عاشرها: الرمي خذفاً، و هو أن يضع الحصاة على بطن إبهام اليد اليمنى و يدفعها بظفر السبابة»^{۱۷}.

شهید ثانی^{۱۸}، ضمن بیان همین نحوه از پرتاب که شهید اول فرمود: آن را به مشهور نسبت داده، عبارت ایشان چنین است: «(و رميها خذفاً) و المشهور في تفسيره أن يضع الحصاة على بطن إبهام اليد اليمنى و يدفعها بظفر السبابة»^{۱۸}.

بهاء الدین عاملی نیز چنین بیان فرموده: «آنکه آن سنگ ریزه را بر شکم انگشت زهگیر بگذارد و به

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
شماره ۸۶ / فصلنامه ۱۳۹۲

میترا

پشت بند اول انگشت شهادت بیندازد»^{۱۹}

مرحوم صاحب ریاض ضمن نقل اقوال گوناگون در معنای «خذف» می‌فرماید:

«و بالجمله المشهور - كما في المختلف و الروضة و مجمع البحرين - أن يضعها على باطن الإبهام و يرميها بظفر السبابة كما في الخبر المتقدم لكن من غير تقييد للإبهام بالبطن... أقول و متابعة المشهور أولى»^{۲۰}

مرحوم نراقی نیز ضمن بیان اقوال مختلف در این باره، معنای مستفاد از روایت مذکور را برگزیده است.^{۲۱}

فرمایش صاحب جواهر^{رحمته} نیز همین‌گونه است؛ ایشان نیز پس از نقل کلمات لغویین، معنای مستفاد از خبر مزبور را، اولی دانسته و سخن قاضی و سید مرتضی را بدون شاهد دانسته است.^{۲۲} کلام مرحوم شاهرودی نیز مشابه سخن نراقی و صاحب جواهر است و در پایان اضافه می‌کند: بعد از بیان حدیث بر چگونگی «خذف» مخالفت برخی از لغویون به این معنی ضروری نمی‌رساند.^{۲۳}

جمع بندی اقوال فقها :

با توجه به مجموع اقوالی که نقل گردید، می‌توان گفت: به طور خلاصه، «خذف» به معنای قراردادن سنگریزه بین انگشت شست و ناخن انگشت اشاره و سپس پرتاب کردن آن است.

و همچنین می‌شود گفت: این قول بر سایر اقوال ترجیح دارد؛ زیرا این قول موافق متن روایت بزنی از امام رضا^{علیه السلام} است که در پی می‌آید و برخی آن را مشهور دانسته‌اند.

اما آنچه از سخنان برخی از بزرگان وارد شده که قید «الید الیمنی» را اضافه کرده‌اند، ممکن است به خاطر یکی از این سه احتمال باشد:

- احتمال دارد به خاطر فضیلت دست راست در مقابل دست چپ باشد.
- ممکن است به خاطر حمل مورد بر فرد غالب باشد؛ (زیرا اکثر افراد راست دست هستند؛ یعنی برای امثال این مورد از دست راست استفاده می‌کنند).
- و شاید تقييد، با استناد به روایت ابو بصیر باشد و آن خبر به این شرح است:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي

بَصِيرٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «خُذْ حَصَى الْجِمَارِ بِيَدِكَ الْيُسْرَى وَ ارْمِ بِالْيُمْنَى»^{۲۴}.

گرچه این خبر از نظر سند، به خاطر علی بن ابی حمزه بطائنی، ضعیف است. لیکن از باب تسامح در ادله سنن می‌توان به آن عمل نموده و با دلیل خذف جمع کرد؛ جمع آن به این است که خذف (رمی

سنگ ریزه با انگشت شست و ناخن انگشت اشاره) با دست راست را مستحب بدانیم.

بند سوم: معنای خذف در روایات

تنها روایتی که در باره کیفیت رمی به صورت خذف وارد شده، روایت احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی از حضرت رضا علیه السلام می باشد. این روایت دو طریق دارد؛ در «وسائل الشیعه» چنین آورده است:

الف) مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: «حَصَى الْجَارِ تَكُونُ مِثْلَ الْأَنْمَلَةِ - إِلَى أَنْ قَالَ - تَخَذِفُهُنَّ خَذْفًا وَ تَضَعُهَا عَلَى الْإِبْهَامِ وَ تَدْفَعُهَا بِظَهْرِ السَّبَّابَةِ، قَالَ: وَ ارْمِهَا مِنْ بَطْنِ الْوَادِي وَ اجْعَلْنَهُ عَلَى يَمِينِكَ كَلْهَنًا.» الْحَدِيثُ.

ب) «و رواه الشيخ بإسناده عن محمد بن يعقوب و رواه الحميري في (قرب الاسناد) عن احمد بن محمد بن عيسى، عن احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام».^{۲۵}
در واقع طریق دوم روایت، همان طریق حمیری است و با توجه به تفاوت متن قرب الاسناد (هر چند جزئی) با آنچه از وسایل الشیعه نقل شد، متن روایت را به نقل از قرب الاسناد نیز می آوریم:

قَالَ فِي رَمِي الْجَارِ: «ارْمِهَا مِنْ بَطْنِ الْوَادِي، وَ اجْعَلْنَهُ كَلْهَنًا عَنْ يَمِينِكَ، وَ لَا تَرْمِ أَعْلَى الْجُمْرَةِ، وَ لَتَكُنِ الْحَصَى مِثْلَ أَنْمَلَةٍ» وَ قَالَ فِي الْحَصَى: «لَا تَأْخُذْهَا سَوْدَاءَ وَ لَا بَيْضَاءَ وَ لَا حَمْرَاءَ خُذْهَا كُحْلِيَّةً مُنْقَطَةً تَخَذِفُهَا خَذْفًا، تَضَعُهَا عَلَى الْإِبْهَامِ وَ تَدْفَعُهَا بِظَهْرِ السَّبَّابَةِ» وَ قَالَ: «تَقِفُ عِنْدَ الْجُمْرَتَيْنِ الْأُولَتَيْنِ وَ لَا تَقِفُ عِنْدَ جَمْرَةِ الْعَقَبَةِ.»^{۲۶}

این روایت از نظر سند صحیح است. و اما از نظر دلالت در هر دو طریق شاهد جمله «تَخَذِفُهَا خَذْفًا، تَضَعُهَا عَلَى الْإِبْهَامِ وَ تَدْفَعُهَا بِظَهْرِ السَّبَّابَةِ» می باشد که در نسخه و سایل به جای کلمه «بظهر» کلمه «بظفر» به کار رفته، که در واقع هر دو، یک مصداق خارجی و عینی دارند اما در نسخه و سایل بعد از عبارت «تَخَذِفُهَا خَذْفًا» حرف «و» به کار رفته، اما در نسخه قرب الاسناد وجود ندارد و مطلوب در استشهاد ما نبودن آن است تا عبارت بعدی تفسیر «خذفاً» تلقی شود. بنابر این، نسخه قرب الاسناد صحیحتر به نظر می رسد و عبارت «تَضَعُهَا عَلَى الْإِبْهَامِ وَ تَدْفَعُهَا بِظَهْرِ السَّبَّابَةِ» تفسیر چگونگی خذفاً می باشد.
خلاصه اینکه از نظر روایت، پرتاب خذفاً یعنی قرار دادن سنگریزه در داخل انگشت شست و پرتاب به وسیله انگشت اشاره است.

سنگ ریزه در روایات

مقیات

مطلب دوم: اقوال در حکم خذف

درباره حکم پرتاب کردن حصاة به سوی جمرات به صورت «خذف» دو قول وجود دارد: قول نخست: وجوب است، قائل این قول سید مرتضی علیه السلام در انتصار است که آن را به اجماع شیعه نسبت داده است. از این مطلب استفاده می شود که این قول نادری نیست و بنا به فرمایش سید، قول علمای شیعه تا زمان ایشان است و البته غیر از سید علیه السلام این قول از کلمات علمای شیعه تا زمان ایشان به دست ما نرسیده است و پس از ایشان ابن ادریس در سرائر این قول را پذیرفته و تفصیل فرمایش این دو بزرگوار از این قرار است:

۱. سید مرتضی:

«و مما انفردت به الإمامية: القول بوجوب الخذف بحصى الجمار، و هو أن يضع الرامي الحصاة على إبهام يده اليمنى و يدفعها بظفر الإصبع الوسطى. و لم يراع أحد من الفقهاء ذلك»^{۲۷} و الذي يدل على ما قلناه: إجماع الطائفة، و لأن النبي - صلى الله عليه و آله - في أكثر الروايات أمر بالخذف»^{۲۸}

البته فرمایش سید مورد مناقشه واقع شده و ادله ایشان نیز از سوی فقها رد شده که در بررسی مستندات، آنها را تحلیل خواهیم نمود. اما آنچه اینجا باید گفت این است که علامه در مختلف، در پاسخ سید که «وجوب رمی خذفاً» را از منفرات امامیه شمرده، آن را از منفرات سید علیه السلام شمرده است. به این عبارت که فرموده: «و هو شيء تفرّد به - قدس الله روحه»^{۲۹}.

۲. ابن ادریس حلی علیه السلام نیز دومین فقیهی است که قول به وجوب را پذیرفته، عبارت ایشان چنین است: «فإذا رماها، فإنه يجب أن يرميها خذفاً»^{۳۰} البته ایشان دلیلی بر این قول ارائه نکرده است. مرحوم بحرانی درباره فرمایش ابن ادریس می نویسد: «شاید منشأ قول ابن ادریس بر وجوب، اعتماد ایشان بر اجماع مفهوم از کلام سید باشد»^{۳۱}

و خود ایشان استناد استحباب به اینکه اوامر و نواهی موجود در روایت، به معنای استحباب و کراهت باشد را زیر سؤال برده و عبارتش چنین است: «و استندوا في حمل الأمر بالخذف في الرواية على الاستحباب إلى ما اشتملت عليه من الأوامر و النواهي التي بمعنى الاستحباب و الكراهة، و فيه ما لا يخفى»^{۳۲} و بعد از آن، اقوال لغویون درباره معنای خذف را بیان کرده و در پایان گفته است: «و بالجملة فالعمل ما دلّ عليه الخبر، و الأحوط أن لا يرمي بغير هذه الكيفية»^{۳۳}.

قول دوم: قول به استحباب رمی به صورت «خذف» است. برخی از کسانی که قائل به این نظریه اند،

عبارت‌اند از:

۱. محقق حلی رحمته الله فرموده: «والمستحبّ فيه ستّة...» و آن یرمیها حذفاً^{۳۴}.
۲. علامه رحمته الله در تحریر آورده است: «الثالث عشر؛ يستحب أن یرمیها حذفاً»^{۳۵}. و در تذکره اضافه می‌کند: «و لو رماها علی غیر هذه الصفة أجزاء»^{۳۶}.
۳. شهید رحمته الله ضمن شمارش مستحبات رمی می‌نویسد: «و عاشرها: الرمی حذفاً...»^{۳۷}.
۴. شهید ثانی رحمته الله نیز در مستحبات رمی، کلام مصنف گرانقدر لمعه را نقل کرده و آن را پذیرفته است.^{۳۸}
۵. صاحب مدارک آورده است: «والمستحبّ فيه ستّة...» و آن یرمیها حذفاً^{۳۹}. برخی دیگر از بزرگان ضمن اینکه، رمی به صورت «حذف» را جزو مستحبات رمی شمرده‌اند، آن را به مشهور یا اشهر نسبت داده‌اند و در واقع، قول به استحباب را قول مشهور و یا اشهر دانسته‌اند. در ذیل به برخی از سخنان ایشان اشاره می‌کنیم.
۶. محقق سبزواری رحمته الله در مستحبات رمی گفته است: «و الرمی حذفاً، علی الأشهر الأقرب»^{۴۰}.
۷. نظر مرحوم فاضل هندی چنین است: «و يستحب (الرمی حذفاً) وفاقاً للمشهور»^{۴۱}.
۸. صاحب ریاض رحمته الله در مستحبات رمی آورده است: «(و أن یرمی حذفاً) علی الأشهر الأقوی»^{۴۲}.
۹. نظر صاحب جواهر رحمته الله نیز در مستحبات رمی چنین است: «و منها أن یرمیها حذفاً بإجماع الحروف علی المشهور بین الأصحاب شهرة کادت تكون إجماعاً»^{۴۳}.
- ۱۰ - و بالأخره مرحوم شاهرودی می‌گوید: «استحباب رمی المحصی حذفاً ممّا لا ینبغی الإشکال فیه و هو المعروف بین الأصحاب»^{۴۴}.

مطلب سوم: بررسی مستندات هر یک از اقوال:

بعد از بیان اقوال مختلف در مسأله و نقل برخی از آنها، اکنون به بررسی ادله و مستندات هر یک از آنها می‌پردازیم:

برای قول به وجوب رمی به صورت حذف، به این ادله استناد شده است:

۱. نخستین دلیلی که بر وجوب رمی به صورت حذف ارائه شده، «اجماع» است. مرحوم سید مرتضی به این دلیل استناد نموده است.^{۴۵} البته بیان سید در استناد به اجماع، خالی از اشکال نیست؛ زیرا با توجه با اینکه سید بلا فاصله بعد از نقل اجماع به روایات استناد نموده و در این صورت اجماع مدرکی می‌شود و اعتباری نخواهد داشت و علاوه بر این غیر از خود ایشان هیچ فقیه دیگری به این دلیل استناد نکرده است. به گونه‌ای که صاحب جواهر رحمته الله ادعای اجماع از جانب سید مرتضی رحمته الله را از غرایب دانسته است.^{۴۶}

علامه حلی رحمته الله در مختلف - همچنان که قبلاً اشاره شد - قول به وجوب خذف از جانب سید مرتضی را از منفردات ایشان شمرده است.^{۴۷}

و از سویی علامه، اجماع را برای استحباب می داند نه برای وجوب. فرمایش ایشان چنین است:

«احتج بإجماع الطائفة، وبأن النبي - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - في أكثر الروايات أمر بالخذف... والجواب: الإجماع دل على الأولوية والاستحباب، أما على الوجوب فلا، والأمر هنا للندب».^{۴۸}

۲. دومین دلیلی که بر «وجوب» مطرح کرده اند، (البته این دلیل نیز از سوی سید مرتضی رحمته الله ارائه شده) روایاتی است از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که در آنها امر به رمی، به شکل خذف است، اما سید به متن و سند این روایات اشاره ای ندارد.

در این باره دو روایت از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به دست ما رسیده است:
الف) روایت بیهقی در سنن کبری:

«أَخْبَرَنَا أَبُو الْفَتْحِ: هَلَالُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ الْخَفَّارِ بَيْغَدَادَ أَخْبَرَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ يَحْيَى بْنِ عِيَّاشِ الْقَطَّانِ، حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الصَّبَّاحِ، حَدَّثَنَا عَيْبِدَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ، حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ أَبِي زَيْدٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْأَخْوَصِ، عَنْ أُمِّهِ قَالَتْ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَسَلَّمَ - عِنْدَ جَمْرَةِ الْعَقَبَةِ رَاكِبًا وَوَرَاءَهُ رَجُلٌ يَسْتُرُهُ مِنْ رَمِي النَّاسِ فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ لَا يَقْتُلْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَمَنْ رَمَى الْجَمْرَةَ فَلْيَرْمِهَا بِمِثْلِ حَصَى الْخَذْفِ». قَالَتْ: وَرَأَيْتُ بَيْنَ أَصَابِعِهِ حَجْرًا قَالَتْ فَرَمَى وَرَمَى النَّاسُ ثُمَّ انْصَرَفَ».^{۴۹}

ب) روایتی در کنز العمال:

«عَنْ حَرْمَلَةَ بْنِ عَمْرٍو: كُنْتُ رَدِيفَ عَمِّي سَنَانٍ، سَنَةَ عَامِ حِجَّةِ الْوُدَاعِ، فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَسَلَّمَ - بِعَرَفَةَ يَخْطُبُ وَاضِعًا إِحْدَى أَصْبَعِيهِ عَلَى الْأُخْرَى فَقُلْتُ لِعَمِّي: مَا يَقُولُ؟ قَالَ: ارْمُوا الْجَمْرَةَ بِمِثْلِ حَصَى الْخَذْفِ».^{۵۰}

این دو روایت، صراحت در معنای یاد شده ندارد و امر به خذف نمی کند و نیز در صدد بیان آن نیست که فعل آن حضرت به صورت خذف بوده است، بلکه ظاهراً ناظر به اندازه حصاة است. به قرینه «أَيُّهَا النَّاسُ، لَا يَقْتُلْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا» در روایت اول و «ارموا بِمِثْلِ حَصَى الْخَذْفِ» در روایت دوم. و شاید هم اشتباهی رخ داده؛ زیرا در روایاتی نیز آمده است: «وَإِذَا رَمَيْتُمُ الْجَمْرَةَ فَارْمُوا بِمِثْلِ حَصَى الْخَذْفِ»^{۵۱} ظاهراً ناظر بر اندازه حصاة است، نه کیفیت رمی، به قرینه «أَيُّهَا النَّاسُ، لَا يَقْتُلْ

بَعْضُكُمْ بَعْضًا» که در برخی متن‌ها وارد شده است.^{۵۲} همچنانکه نووی در شرح مسلم به این مطلب تصریح کرده است.^{۵۳} مگر اینکه روایات دیگری بوده و سید^{۵۴} به آنها دسترسی داشته و به دست ما نرسیده است (با توجه به این که سید فرموده: «و لَأَنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فِي أَكْثَرِ الرَّوَايَاتِ أَمْرٌ بِالْخَذْفِ»). در هر حال چون معلوم نیست کدامیک از روایات منظور سید است، این قول برای ما قابل قبول نیست و روایاتی که به دست ما نرسیده حجیت ندارند.

دلیل دیگر بر وجوب رمی به صورت خذف، ظاهر روایت بزنی از امام رضا^{۵۵} است که مورد مناقشه قرار گرفته است. مورد استشهاد از این روایت (که متن کامل آن پیشتر گذشت). حضرت در فراز «مُحَذِّفُهُنَّ خَذْفًا» با صراحت امر به رمی به شکل خذف کرده‌اند. و روشن است که استناد وجوب از این جمله خبری در مقام انشا است، لیکن هیچ یک از اصحاب از کلماتی که در دست ماست، استفاده وجوب نکرده‌اند، بلکه آن را حمل به استحباب نموده و برای این حمل، چند دلیل آورده‌اند.

دلایل حمل روایت بر استحباب

اول: وجود قرینه در خود روایت است و آن، سیاق این روایت است که در بردارنده اوامر و نواهی متعددی است که هیچ یک از آنها حقیقت در وجوب و حرمت نیست، بلکه دلالت بر رجحان فعل یا ترک دارند و کسی از اصحاب، این اوامر و نواهی را دال بر حقیقت آنها از وجوب و حرمت ندانسته‌اند. برخی از کلمات اصحاب در این باره عبارت‌اند از:

محقق سبزواری^{۵۶} از سیاق این روایت، رجحان انجام رمی به صورت خذف استفاده کرده که عبارت ایشان چنین است: «و يدلُّ على رجحان فعل الرمي خذفاً، ما رواه الكليني والشيخ عنه عن ابن أبي نصر البزنطي... والأمر فيها غير واضحة الدلالة على الوجوب سيما مع إرادة الأفضلية في الأوامر والنواهي المتقدمة عليه».^{۵۴}

مرحوم صاحب ریاض نیز سیاق روایت را نشان دهنده استحباب دانسته و گفته است:

«... سيما و أن سياق الرواية المتقدمة مشعر بالاستحباب، لتضمنه كثيراً من الأوامر و

النواهي التي ليست على حقيقتها من الوجوب والتحريم».^{۵۵}

صاحب جواهر^{۵۶} در باره دلالت روایت آورده است: «... المحمول على الندب بقريئة سوقه لذكر السنن».^{۵۶}

سید خونساری^{۵۷} نیز درباره چگونگی دلالت روایت گفته است: «... المحمول على الندب من جهة السياق».^{۵۷}

اما صاحب حدائق^{۵۸} ظاهراً با حمل به استحباب، به جهت سیاق موافق نیست، عبارت ایشان در این باره چنین است: «و استندوا في حمل الأمر بالخذف في الرواية على الاستحباب إلى ما اشتملت عليه من

الأوامر والنواهي التي بمعنى الاستحباب والكرهية، وفيه ما لا يخفى».^{۵۸}

دوم: امر در این روایت، دلالت بر وجوب نمی‌کند و شهرت، استحباب رمی خذفاً می‌باشد. مرحوم صاحب ریاض به این مطلب اشاره فرموده^{۵۹} و مرحوم شاهرودی در این باره فرموده‌اند: «و هذا الحديث - كما ترى - يدلّ بظاهره على وجوب رمي الجمره خذفاً، إلا أن تسالم الأصحاب «رضوان الله تعالى عليهم» على خلافه يوجب رفع اليد عن هذا الظهور، فيحمل على الندب، لعدم الموجب لرفع اليد عنه، فتدبر».^{۶۰}

سوم: از اطلاعات روایات رمی، که در مقام بیان وجوب رمی می‌باشند، نمی‌توان استفاده وجوب کرد. مرحوم محقق سبزواری در ذخیره المعاد^{۶۱} به این مطلب اشاره کرده، می‌نویسد: این روایت دلالت روشنی بر وجوب ندارد؛ زیرا شاید روایت در صدد بیان صورت خاصی از رمی باشد و نیز روایت در بر دارنده موارد متعدد استحباب است؛ از قبیل دعا و مانند آن؛ متن روایت چنین است:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: خُذْ حَصَى الْجِمَارِ ثُمَّ اثْبِ الْجُمْرَةَ الْقُصْوَى - الَّتِي عِنْدَ الْعَقَبَةِ فَأَرْمِهَا مِنْ قِبَلٍ وَجْهَهَا - وَلَا تَرْمِهَا مِنْ أَعْلَاهَا - وَ تَقُولُ وَ الْحَصَى فِي يَدِكَ «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ حَصَيَاتِي فَأَحْصِهِنَّ لِي وَ ارْفَعْنِي فِي عَمَلِي، الحديث».^{۶۲}

صاحب ریاض،^{۶۳} صاحب جواهر^{۶۴} و سید خونساری،^{۶۵} نیز به این مطلب تصریح کرده‌اند و همچنین عبارت مذهب الاحکام در این باره بسیار گویاست: «المحمول على الندب، لقصوره عن تقييد الإطلاقات الواردة في مقام البيان، واستقرار الشهرة قديماً وحديثاً على الندب أيضاً».^{۶۶} چهارم: دلیل دیگری که برخی از بزرگان برای عدم وجوب امر به خذف استناد کرده‌اند، «اصل» است، در اینجا مراد «اصل عدم وجوب» یا «اصل برائت از وجوب» است. محقق سبزواری در ذخیره المعاد^{۶۷} صاحب ریاض^{۶۸} و صاحب جواهر^{۶۹} از جمله کسانی هستند که به این مطلب تصریح کرده‌اند، لیکن روشن است که اصل نمی‌تواند با وجود روایت، جاری شود و در اینجا با وجود ادله، دیگر محل جاری کردن اصل نیست.

از مجموع این ادله، با منضم ساختن آنها به یکدیگر، می‌توان نتیجه گرفت همچنان که؛ اجماع ادعایی سید مرتضی و روایات پیامبر صلى الله عليه وآله (که این نیز در بیان سید مرتضی عليه السلام بود)، برای اثبات وجوب رمی به صورت خذف کافی نبود. ظاهر روایت بزنطی از امام رضا عليه السلام نیز برای اثبات وجوب رمی خذفاً (با توجه به سیاق روایت و وجود سایر قراین مبنی بر استحباب) کفایت نمی‌کند. بنا براین، نمی‌توان وجوب رمی به صورت خذف را ثابت کرد و لذا این روایت حمل به استحباب شده، استحباب رمی

به صورت خذف ثابت می‌گردد.

نتیجه گیری:

۱. بهترین معنی برای «خذف»، معنایی است که در روایت بزنی از امام رضا علیه السلام بیان شده است؛ یعنی قرار دادن سنگریزه بر انگشت ابهام و پرتاب نمودن آن توسط ناخن انگشت اشاره.
۲. وجوب رمی به صورت خذف ثابت نیست اما استحباب آن ثابت شد، لذا مستحب است رمی جمرات به صورت خذف انجام شود و بهتر است احتیاط استحبابی در اینجا ترک نشود.
۳. با توجه به خبر ابو بصیر، مستحب است رمی به صورت خذف با دست راست باشد.

فهرست منابع:

۱. الانتصار، شریف مرتضی، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۵ق.
۲. الحدائق الناضرة، یوسف بحرانی، نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، قم، بی تا
۳. الدروس، شهید اول، نرم افزار کتابخانه اهل بیت علیهم السلام
۴. الروضة البهیة (شرح لمعه) شهید ثانی (با حاشیه محمد کلانتر)، مکتبه المرعشی النجفی، قم، بی تا.
۵. السرائر، ابن ادریس حلی، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۰ق.
۶. السنن الكبرى، البیهقی، نسخه نرم افزار کتابخانه اهل بیت علیهم السلام
۷. الصحاح، الجوهری، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۴۰۴ق.
۸. المبسوط، الشیخ الطوسی، مکتبه المرتضویه، تهران، ۱۳۸۷ق.
۹. المصباح المنیر، الفیومی، دار الهجرة، قم، ۱۴۰۵ق.
۱۰. المقنعه، شیخ مفید، نرم افزار کتابخانه اهل بیت علیهم السلام
۱۱. النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ابن اثیر، موسسه اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۴ش.
۱۲. النهایة، الشیخ الطوسی، نرم افزار کتابخانه اهل بیت علیهم السلام
۱۳. تحریر الاحکام، علامه حلی، مؤسسه الإمام الصادق علیه السلام، قم، ۱۴۲۰ق.
۱۴. تذکره الفقهاء، علامه حلی، مؤسسه آل البیت، قم، ۱۴۱۷ق.
۱۵. جامع عباسی، بهاء الدین العاملی، مؤسسه انتشارات فراهانی، تهران، بی تا.
۱۶. جواهر الکلام، النجفی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، بی تا.

۱۷. نخیره المعاد، محقق سبزواری، نرم افزار کتابخانه اهل بیت علیهم السلام
۱۸. ریاض المسائل، سید علی طباطبائی، مؤسسة النشر الاسلامی و ابسته به جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۵ق.
۱۹. سنن ابن داود، ابن داود، نسخه نرم افزار کتابخانه اهل بیت علیهم السلام
۲۰. سنن ابن ماجه، ابن ماجه، نسخه نرم افزار کتابخانه اهل بیت علیهم السلام
۲۱. سنن الدارمی، الدارمی، نسخه نرم افزار کتابخانه اهل بیت علیهم السلام
۲۲. سنن ترمذی، ترمذی، نسخه نرم افزار کتابخانه اهل بیت علیهم السلام
۲۳. سنن نسایی، نسایی، نسخه نرم افزار کتابخانه اهل بیت علیهم السلام
۲۴. شرایع الاسلام، محق حلی، انتشارات استقلال، تهران، ۱۴۰۹
۲۵. شرح مسلم، نووی، نسخه نرم افزار کتابخانه اهل بیت علیهم السلام
۲۶. صحیح مسلم، مسلم نیشابوری، نسخه نرم افزار کتابخانه اهل بیت علیهم السلام
۲۷. قرب الأسناد، ابوالعباس عبدالله الحمیری م ۳۰۰ق، مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث، قم، ۱۴۱۳ق.
۲۸. کتاب الحج، للشاهرودی، نسخه نرم افزار جامع فقه.
۲۹. کتاب العین، خلیل بن احمد فراهیدی، (نسخه نرم افزار نور ۲ جامع احادیث الشیعه)
۳۰. کشف اللثام، فاضل هندی، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۶ق.
۳۱. کفایة الاحکام، محقق سبزواری، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۳۸۱ش.
۳۲. کنز العمال، متقی هندی، نسخه نرم افزار کتابخانه اهل بیت علیهم السلام
۳۳. لسان العرب، ابن منظور، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۸ق.
۳۴. مجمع البحرین، الطریحی، (نسخه نرم افزار نور ۲ جامع احادیث الشیعه)
۳۵. مختلف الشیعه، علامه حلی، نرم افزار کتابخانه اهل بیت علیهم السلام
۳۶. مدارک الاحکام، عاملی، نرم افزار کتابخانه اهل بیت علیهم السلام
۳۷. مستند الشیعه، ملا احمد نراقی، مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۱۷ق.
۳۸. مسند احمد، احمد بن حنبل، نسخه نرم افزار کتابخانه اهل بیت علیهم السلام
۳۹. معجم مقاییس اللغة، احمد ابن فارس زکریا، نسخه نرم افزار مکتبه اهل البيت، تحقیق عبد السلام محمد هارون مکتبه الإعلام الاسلامی، قم ۱۴۰۴ق.
۴۰. مهذب الاحکام، سید عبد الأعلى سبزواری، نسخه جامع فقه.
۴۱. وسایل الشیعه، شیخ حر عاملی، المکتبه الاسلامیه، طهران، بی تا.

پی نوشت ها:

۱. کتاب العین، ج ۴، ص ۲۴۵
۲. الصحاح، ج ۴، ص ۱۳۴۷
۳. معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۱۶۵
۴. النهاية فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۲، ص ۱۶
۵. لسان العرب، ج ۴، ص ۴۴
۶. مصباح المنیر، ص ۱۶۵
۷. مجمع البحرین، ج ۵، ص ۴۲
۸. مصداق خارجی ظاهر و ظهر یا ناخن یکی است و مقابل آن داخل یا باطن می باشد.
۹. مقنعه، ص ۴۱۷
۱۰. الانتصار، ص ۲۶۰
۱۱. المبسوط، ج ۱، ص ۳۶۹
۱۲. تحریر الأحکام، ج ۱، ص ۶۱۸
۱۳. تذکرة الفقهاء، ج ۸، ص ۲۲۵
۱۴. مختلف، ص ۲۶۰
۱۵. همان.
۱۶. النهاية، ص ۲۵۴
۱۷. الدروس، ج ۱، ص ۴۳۳
۱۸. شرح لمعه، ج ۲، ص ۲۸۶
۱۹. جامع عباسی، بهایی العاملی، ص ۱۲۹
۲۰. ریاض المسائل، ج ۶، صص ۴۱۷ و ۴۱۶
۲۱. مستند الشیعه، ج ۱۲، صص ۲۹۲ و ۲۹۱
۲۲. جواهر الکلام، ج ۱۹، صص ۱۱۰ و ۱۰۹
۲۳. کتاب الحج، ج ۴، صص ۱۰۷ و ۱۰۶
۲۴. و سایل الشیعه، ج ۱۰، ص ۷۸، ابواب رمی جمرة العقبة، باب ۱۲، ح ۲
۲۵. همان، ص ۷۳ (ابواب رمی جمرة العقبة، باب ۷، ح ۱)
۲۶. قرب الاسناد، صص ۳۶۰ و ۳۵۹ شماره حدیث ۱۲۸۴ (در قرب الاسناد از حدیث شماره ۱۲۶۰ به بعد و از جمله این روایت، همگی از احمد بن محمد بن عیسی از بزئطی نقل شده است.)

۲۷. یعنی هیچ یک از فقهای عامه این سخن را نیاورده است.

۲۸. الانتصار، ص ۲۶۰

۲۹. مختلف الشیعه، ج ۴، ص ۲۶۰

۳۰. کتاب السرائر، ج ۱، ص ۵۹۰

۳۱. الحدائق الناضره، ج ۱۷، ص ۲۳

۳۲. همان، ص ۲۴

۳۳. همان، ص ۲۵

۳۴. شرایع الاسلام، ج ۱، ص ۱۹۲

۳۵. تحریر الاحکام، ج ۱، ص ۶۱۸

۳۶. تذکره الفقهاء، ج ۸، ص ۲۲۵

۳۷. الدروس، ج ۱، ص ۳۳

۳۸. شرح لمعه، ج ۲، ص ۲۸۶

۳۹. مدارک الاحکام، ج ۸، صص ۱۰ - ۱۱

۴۰. کفایة الاحکام، ج ۱، ص ۳۴۶

۴۱. کشف اللثام، ج ۶، ص ۱۱۹

۴۲. ریاض المسائل، ج ۶، ص ۱۱۹

۴۳. جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۱۰۹

۴۴. کتاب الحج، ج ۴، ص ۱۰۶

۴۵. الانتصار، ص ۲۶۰

۴۶. جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۱۰۹

۴۷. مختلف الشیعه، ج ۴، ص ۲۶۰

۴۸. همان.

۴۹. السنن الكبرى، البيهقي، ج ۵، ص ۱۳۰

۵۰. كنز العمال، ج ۵، ص ۲۱۸، رقم الحديث ۱۲۶۶۱

۵۱. مسند احمد، ج ۶، ص ۳۷۹؛ سنن الدارمی، ج ۲، ص ۶۲؛ صحيح مسلم، ج ۴، صص ۴۲ و ۷۱ و ۸۰؛

سنن ابن ماجه، ج ۲، صص ۱۰۰۸ و ۱۰۲۶؛ سنن ابن داود، ج ۲، صص ۴۲۷، ۴۳۴، ۴۳۷، ۴۳۹؛ سنن

ترمذی، ج ۲، ص ۱۹۱؛ سنن نسائی، ج ۵، صص ۲۸۵ و ۲۶۷ و ۲۷۴؛ السنن الكبرى، البيهقي، ج ۵، صص

۸ و ۱۱۵ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷

۵۲. مسند احمد، ج ۶، ص ۳۷۹؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۴۳۹؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۷۸ حدیث ۱۲۱۳۱ و

ص ۸۰ حدیث ۱۲۱۳۷ و السنن الکبری، البیهقی، ج ۵، ص ۱۳۰

۵۳. شرح مسلم، نووی، ج ۹، ص ۲۸

۵۴. ذخیرة المعاد، ص ۶۶۲

۵۵. ریاض المسائل، ج ۶، صص ۴۱۶ و ۴۱۵

۵۶. جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۱۰۹

۵۷. جامع المدارک، ج ۲، ص ۴۴۸

۵۸. حدائق الناضرة، ج ۱۷، ص ۲۴

۵۹. ریاض المسائل، ج ۶، صص ۴۱۶-۴۱۵

۶۰. کتاب الحج، للشاهرودی، ج ۴، صص ۱۰۷-۱۰۶

۶۱. ذخیرة المعاد، ص ۶۶۲

۶۲. وسایل الشیعه، ج ۱۰، ص ۷۰ (باب ۳ از ابواب رمی جمرة العقبة، ح ۱)

۶۳. ریاض المسائل، ج ۶، صص ۴۱۶-۴۱۵

۶۴. جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۱۰۹

۶۵. جامع المدارک، ج ۲، ص ۴۴۸

۶۶. مهذب الاحکام، ج ۱۴، ص ۲۴۲

۶۷. ذخیرة المعاد، ص ۶۶۲

۶۸. ریاض المسائل، ج ۶، صص ۴۱۶-۴۱۵

۶۹. جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۱۰۹